

گفتیم علاوه بر روایات شریفه به برخی از آیات برای قاعده الزام استدلال شده است .

از جمله آیات عبارت ذکر شده در آیه ۴۲ مانده است(فان جاوئک...گفتیم که دو آیه ۴۱ و ۴۲ به هم مربوط هستند(أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْرُنْكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَاهِمَ وَ لَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّر قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ(۴۱) سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصْرِوْكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ(۴۲) و اصل بحث از آیه ۴۱ شروع می شود. در آیه ۴۱ این جمله وجود دارد(إِنَّ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا) و مفسرین در ذیل این روایت شأن نزول هایی را مطرح کردند که جلسه گذشته شأن نزول را از مجمع البیان و الجامع قرطبی (الجامع لاحکام القرآن) بیان کردیم. عبارت قرطبی را هم ذکر کردیم. گفتیم که قرطبی درباره آیه ۴۱ مانده ۳ شأن نزول نقل کرده است ولی می گوید آن که نزدیکتر است از همه، همان شأن نزول شماره ۳ است. اصح اقوال قصه یهودی است که مبتلا به زنا شده بودند اما از اشراف بودند و از با نفوذها می خواستند این ها را رجم نکنند. گفتند که بروید از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بپرسید که چه چیزی مجازات است اگر آسان تر بود بپذیرید و گرنه نپذیرید. آن جلسه داستان مفصلاً گفته شد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم از آنها پرسید از این سوری که عارف به تورات بود ند بپرسید. از او پرسیده شد که زن و مرد متاهل (محصنه) حدشان چیست؟ او گفت که حد رجم دارد. بعدش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که چه شد که حد رجم کننده کنار گذاشته شده است؟ این سوری گفت چون این جور بود که اگر کسی از اشراف بود رجم نمی کردند و گرنه رجم می کردند. این اختلاف و دعوا ایجاد کرد. رجم را کنار گذاشتیم و به شلاق و حبس و در شهر گرداندن...تبدیل کردیم.

کلام مستدل این است با توجه به این پیش زمینه می رویم سراغ آیه ۴۲. این آیه می گوید که اگر آمدند پیش تو خواستی حکم کنی بر طبق بما نزل الله (آن چه در قران نازل شده) حکم کن وگرنه اعراض کن(فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ) گفتیم استدلال این است اعراض و دوری کن یعنی چی؟ مستدل می گوید یعنی آنها را حواله بده به قضاة خودشان تا قضاة خودشان برای آن ها حکم کنند. رو گرداندن یعنی حواله دادن به قضاة خودشان پس معنایش این است که پیامبر ملزم می کند یهودی را به احکام یهودی. این الزام همان مفاد قاعده الزام است.

در مقابل این استدلال ۲ مناقشه است:

۱- بعضی ادعا کرده اند مطابق بعض کتب تفسیر این آیه نسخ شده است به آن آیات دیگری که دستور می دهد به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم که در بین یهود و نصاری به آن چه در قران نازل شده است حکم کن (مانده ۴۹) (وَ أَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَقْنُتُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنْ كَثُرُوا مِنَ النَّاسِ لَفَسِقُونَ) در برهه ای اجازه مباحثات دادند که خواستی حکم کن، خواستی حکم نکن. ولی بعدش که حکومت دینی تثبیت شد، حکم داد به آن چه در قران نازل شده حکم کن. (ابتدای ۴۸ آیه و آیه ۴۹ دارد). این احتمال منسوخ بودن را بیش تر اهل سنت داده اند اما مفسرین شیعه و جمعی از اهل سنت ادعای نسخ را نپذیرفتند چون منافاتی نیست بین مفاد دو آیه. چون حکم تخییر در قران آمده است و لذا اگر پیامبر بر طبق این تخییر عمل کند و در موردی بین یهودیان حکم نکند باز هم حکم او حکم بما انزل الله فی القرآن است. با این بیان احتمال نسخ از بین می رود.

اشکال: این بیان خلاف ظاهر است چون وقتی یک آیه می گوید فاحکم .. این آیه می گوید حکم بکن. آیه ۴۲، اعراض را در مقابل حکم قرار می دهد و این دو آیه با هم منافات دارند. اگر این جور شد احتمال منسوخ بودن آیه مذکور قوت میگیرد همین احتمال کافی است برای بطلان استدلال. خلاصه اشکال: جمعی که برای رفع منافات ذکر شد، جمع عرفی نیست و منافاة همچنان وجود دارد و احتمال نسخ تقویت میشود.

یک احتمال دیگر هم هست که به بیان دیگری بگوییم بین دو آیه منافاة وجود ندارد. و آن بیان اینکه آیه ۴۲ می گوید در حکم کردن مختار هستی ولی اگر حکم کنی بالقسط و عدل حکم بده. آیه ۴۷ و ۴۸ می گوید یعنی هر وقت حکم می کنی حکم بما انزل الله باشد

اگر این جور ببینیم آیه ۴۲ و نیز آیه ۴۷ و ۴۸ منافاة از بین می رود و لذا احتمال نسخ وجهی ندارد. شاهد این احتمال این که در آیه ۴۱ و ۴۲ این که فقط سخن از حکم کردن آمده است اما به چه چیزی حکم کن نیامده است ولی آیه ۴۷ و ۴۸ می گوید بما انزل الله یعنی قرآن حکم کن.

به هر حال این که آیه نسخ شده باشد احتمال ضعیفی است و با این بیان می توان احتمال فسخ را از بین برد و نسخ هم گرچه تخصیص از مانی است اما دلیل قوی می خواهد که مفقود است. پس اشکال اول (ادعای نسخ) مندرج شد.

اشکال ۲: مفاد این آیه شریفه ۴۲ مانده غیر از آن چیزی است که از قاعده الزام انتظار داریم قاعده الزام یعنی شیعه ترتیب آثار بدهد به آن فعل سنی. مثل این که اهل سنت زن را طلاق داده است در حال حیض به اعتقاد خودش بینونت به این طلاق مترتب می شود نتیجه هم بینونت مترتب کند پس مجاز بدانند که با آن زن ازدواج کند. اما ایه نهایت مدلولش این است که قضاة اهل کتاب که بر علیه شخصی از اهل کتاب حکمی کنند که آن حکم در حق آن شخص نافذ است این ربطی به ترتیب آثار ندارد.

اشکال ۳: پایه استدلال به این ایه مبارکه این بود که کسی بگوید (اعرض عنهم...) یعنی پیامبر گرامی آنها را حواله بدهد و حکم آنها را نافذ قرار بدهد.

در حالی که این مطلب محل اشکال است، هر چند در بین مفسرین شیعه هم برخی از کسانی که آیات الاحکام نوشته اند این جمله (اعرض عنهم...) را به حواله دادن به قضاة خودشان معنی کرده اند. مثل مقدس اردبیلی در زیدة البیان ص ۷۵۹ و ۷۶۰: «فهمه الایة تخیر لنبی و لمن یتعدی.... بما یحیلوا احکامهم» ولی ما با این فرمایش موافق نیستیم می گوئیم این ایه در صدد بیان وجوب ارجاع به عنوان فردی از واجب تخیری نیست. پیامبر (ص) درباره یهودی ها نیست بلکه این ایه می گوید لازم نیست بین آنها حکم کنی. بله وقتی تو حکم نکردی خودشان مراجعه می کنند به هم کیش خودشان و این از ایه در نمی آید که اعراض، حواله حکم کردن است که مدلول التزامی آن این باشد که هر حکمی که کردند امضاء شده و نافذ باشد. ما این را نمی فهمیم.

فتحصل به این مناقشه ۲ و ۳، دلالت این آیه را نمی توانیم بپذیریم از بین این دو مناقشه مناقشه ۳ را قوی تر می دانیم.

بله در برخی عبارات آمده برای استدلال بر قاعده الزام اینچنین میگوئیم که در شأن نزول آمد که پیامبر این سوری را خواست و از او در رابطه با حکم تورات در مورد زن و مرد محصنه پرسید و او گفت حکمش رجم است و به دنبال سخن او حضرت آن زن و مرد را رجم کرد، پس اگر حتی اگر در اسلام حکم زانی محصنه غیر رجم بود باز هم پیامبر آنها را رجم می کرداز باب اخذ به مفاد قاعده الزام.

جواب: شاید پیامبر می خواسته اعتراف بگیرد در دین خودتان رجم بوده ولی کنار گذاشته اید و این علم غیب از کجاست که میگوئید حتی اگر در دین اسلام حکم زانی محصنه غیر رجم بود باز حضرت آنها را رجم میکرد. ثانیاً: این تمسک به شأن نزولی است که سند معتبر ندارد.

محصل سخن اینکه عرض ما این است که غایت مستفاد از ایه کریمه ان است در بین اهل کتاب حاکمان و قضات باید قوانین اهل کتاب را مراعات کنند مثلاً قوانین ارث انجیل را رعایت کنند و یا حکم به طلاق بر طبق انجیل دهند. (و لیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیہ).. اما مطلب مهم این است که آیا مدلول التزامی دارد که شما (غیر شیعه) باید ترتیب آثار آن را بدهید یا نه؟ اگر شما به فهم عرفی خود معتقد شوید که این مدلول التزامی وجود دارد دلالت این آیه شریفه بر قاعده الزام تمام خواهد بود. توضیح آنکه وقتی به اهل توراة ی گوید به کتاب توراة عمل کنید به مدلول التزامی یعنی شما (سایر فرق) هم همان طور با آن ها عمل کنید. مثلاً در قضیه هیوه که از نظر کتب اهل کتاب مثلاً انجیل بین همه تقسیم می شود مدلول التزامی این میشود که شما هم ترتیب آثار بدهید بدین معنی که از حتی غیر پسر بزرگتر آن حبه را میتوانید خریداری کنید. اگر این فهم عرفی را ادعا کنیم باید گفت این آیه بر قاعده الزام دلالت دارد. و ما هم بنظرمان میرسد که ظاهراً مدلول عرفی مذکور وجود دارد. و لذا می توان به این ایه بر قاعده الزام استدلال کرد.